

Handwritten marginal notes in the top right corner of the right page, written in a cursive script.

حکایت و وقتی بجهل جوانی یا ننگه یار در دم دل  
بکی نشست و گویان می گفت هر خردی فلان خوش کردی که  
در شش میبکی ششم چه خوش گفت زانی بوزندخ پیش  
بود پیش بنگ لکن و شیرین که آن عهد و دیت یاد آمدی  
که چاره بودی در انوشی من نگرانی این دو ز برض جفا  
که تو شرم روی من ببردی تو آنکری را پسری رجو بودی  
بگواهان گفتندش مصلحت آنست که قدر قران کنی از بهر او یا  
بدن قر بائی لختی باندیش فرو رفتی گفت معنی مگور و بیز که  
گله در هر جردی بشنید گفت خشن بعلت این احتیاج آمد که  
قران بر مرز بانست و در همین جان بیت  
درینا گردن طاعت نهادن مگرش همواره بودی دست آردن  
بدیناری جو تو را که ماند و در اجد تو اهی صد بخواند  
حکایت بر مردی را گفتند جوانی ننگی گفت با پیران

نام غیبی نیست

بانه  
شور

نام غیبی نیست گفتند جوانی بخواه چون ننگت زاری کنی که بر من  
با پیران عشقی ندارم زن که جوان باشد میان بر هم صورت نبرد  
زور باید نه زرد که با پوزرا گوری آوسته که آن من گوشت  
شینه هم که درین روزها کهن بری صیالی سست بر لکه لکه جفت  
خواست و ختری توبی و کی که بزم چون یو ایش از چشم مردمانست  
چنانکه هم عروسی بود قاشقاری و لی ننگه اول عصای شمع جفت  
کمان کشید و در بزم توان گفت مگر سوزن بولا جامه ننگی نیست  
بوستان کله آرزو و جنت سخت که تا آن این شوخه دیده پاک برشت  
میان تو نه درین جگانه خانی که سر شمشیر قافی کشید و سولی گفت  
بسی از صد و شصت کمانه نظیر ترا که دست بر زده که هر د آن سفت  
حکایت یکی را از وز را پسری کوزن بود پیش یکی از دانشمندان  
فرستاد که هر آن را تربیتی کنی که عاقل شود روزگاری بگردد  
موت برود پیش برش کس فرستاد که این عاقل نمی شود و مراد پوانه کرد

Handwritten marginal notes in the left margin of the right page, written in a cursive script.

Handwritten marginal notes in the left margin of the left page, written in a cursive script.